

تاریخ مازندران

(مانده از شماره قبل)

سر **بازان مزدور** - پس از مرگ **احمد سامانی** در ۹۱۳ یک عصر آشفته بخصوص در تاریخ طبرستان آغاز گردید. ناصریان نفوذ خود را بزحمت در طبرستان و گرگان نگاه داشتند و فرماندهان آنان در منطقه حکومت شان برای مدت کم یا زیادی قدرت را بدست خود می گرفتند. اسفار بن شیرویه^۱ یکی از فرماندهان مشهور دعای خود را شاه ساری خواند و چون از ماکان شکست خورد در ۹۲۷ به **ابوبکر بن الیسع** فرمانده کل قوای ناصربن احمد سامانی در خراسان پناهنده شد. پس از فوت ابوبکر لشکر با اسفار پیمان و فاداری بسته وی نیز خود را فرمانروای ری و طبرستان و قزوین و قم و کاشان و لری کوچک خواند. مدتی بعد یکی از فرماندهانش یعنی مرداویج بن زیار بر علیه او قیام کرد. اسفار فرار کرد ولی بالاخره بدست مرداویج افتاد. مرداویج در ۹۳۱ وی را بکشت **ماکان بن کاسی**^۲ چندین بار آمل را گرفت و مرداویج را در

۱- ر.ک: Dyn. Alaouides ، صفحه ۲۵۸ ، پاورقی شماره ۱ . هوار ، آل زیار ، (Extrait des Mémoires de l'Académie des Inscriptions et Belles Lettres, t. XLII, 1922), P. 7-11

مسعودی ، مروج الذهب ، جلد ۲ ، از صفحه ۶ ببعد . ابن اسفندیار ، صفحات ۲۰۹ ، ۲۱۱-۲۱۶ ، ۲۸۰ و ظهیر ، صفحه ۱۷۵-۱۷۱ و ۳۱۳ .

۲- ر.ک: Dyn. Alaouides ، صفحه ۲۵۶ ، پاورقی شماره ۱ . هوار ، آل زیار ، صفحه ۴۳۶-۳۵۷ . ابن اسفندیار و ظهیر ، فهرست اعلام .

بنظر میرود ابولیت که در ۲۱۶/۸۳۱ شاه دیلم بود از سلسله ماکان باشد حمد الله مستوفی*

تعقیب اسفار یاری کرد و شمگیر پس از برادرش مرداویج که ماکان را از طبرستان و گرگان رانده بود بجای وی نشست و گرگان را بدو وا گذاشت. ولی ماکان در ۹۴۰ نتوانست در مقابل سپاهیان سامانی مقاومت کند و در همان سال در اسحق آباد در نبرد با آنان کشته شد. عموزاده اش حسن بن فیروزان خود را برای مدت کمی فرمانروای طبرستان خواند و بالاخره بهوشمگیر تسلیم شد.

آل زیار^۱ - پس از مرگ اسفار، مرداویج (کسی که با مردان نبردمی کند) پسر زیار خود را فرمانروای قزوین و ری و همدان و کنگاور و دیناور و بروجرد... خواند و سپس طبرستان و گرگان را که در دست ماکان بود تصرف کرده حکام خود را در آنجا بگذاشت^۲ و مدتی بعد گرگان را بسامانیان وا گذاشت و آنان نیز حکومت

*یکی از اعیان ماکان بن کاکی را که در عصر وی در قزوین بود ذکر می کند. وی سدیدالدین اسمعیل بن عبدالجبار بن محمد بن عبدالعزیز بن ماکان می باشد. Gibbe Memorial، جلد ۱، ۱۱۴. ما اسامی دوفتر از حکام ماکان را می شناسیم که عبارتند از: شیرزیل بن سلار و ابوعلی ترک. رك: هوار، op. cit.

اجداد ماکان بن کاکی فرمانروایان اشکور در دیلم بوده اند. زامباور در انساب، صفحه ۲۱۶ آنها را فیروزانیان می خواند و محلشان را در اشکور می داند. ما از آنان تحت نام خانواده کاکی صحبت کرده ایم ولی بنظر میرسد که جزو خانواده بقی نعمان خواندن ارجح باشد.

۱- رك: هوار؛ ابن اسفندیار و ظهیر فهرست اعلام. هوار شجره نسبی از زیاریان ثبت کرده است. در يك سکه با تاریخ ناخوانا اسامی ظهیرالدین ابومنصور و شمگیر و خلیفه المیطع و رکن الدوله بچشم می خورد (S. Lane Poole, Catalogue of Oriental Coins, جلد ۳، صفحه ۱۰). یکی دیگر با تاریخ ۳۶۵ می باشد که بعد از مرگ و شمگیر است. متذکر می شویم که ظهیرالدین ابومنصور لقب و کنیه بیستون بن و شمگیر است و بهوشمگیر مربوط نیست. بنظر میرسد که ظهیرالدین ابومنصور و شمگیر یعنی پسر و شمگیر باید خواند. يك سکه نقره ای به تاریخ ۳۶۸ حاوی اسم قابوس و خلیفه الطائی می باشد (loc. cit., جلد ۴، صفحه ۱۲).

۲- در ۳۱۹/۹۳۱ مرداویج ابوالقاسم بن بنجن را حاکم طبرستان و سرخاب بن باویس را با عنوان نمایندگی او حاکم گرگان کرد. ابوالقاسم یکی از فرماندهان و شمگیر هنوز در ۳۲۳/۹۳۵ حاکم گرگان بود ولی در رمضان ۲۳۴/ ژوئیه - اوت ۹۳۶ بعثت سقوط از اسب کشته شد و لشکر او ابراهیم بن گوشیار را فرماندهی بر گزیدند ولی و شمگیر بزودی وی*

ری را از طرف وی بشناختند .

بعلت رسیدن خبر فتح شیراز و کرمان از طرف عمادالدوله علی بویه باصفهان احضار شده در ۹۳۵ بدست سر بازان مزدور ترك خود بقتل رسید . مرداویش سواری بی مانند بود . گاهی وی يك سکه زر را بین هریک از دوپا وركاب قرار داده تمام پیش از ظهر رامی تاخت بی آنکه سکه مزبور از جای خود بجنبید .

برادرش **وشمگیر** (گیرنده بلدرچینها) جانشین وی شد و دائماً با آل بویه و سامانیان و **حسن بن فیروزان** در نبرد شد و بالاخره سیادت سامانیان را قبول کرد . گاهی فرمانروای طبرستان و گرگان و گاهی پناهنده بامنصور بن نوح سامانی صلح کرد . منصور سپاهی باو بفرستاد . وی در ۹۶۸ با این سپاه می خواست بجنگر کنالدوله بویه برود ولی در گذشت . وشمگیر اسبانی چند بعنوان هدیه دریافت کرده بود و علیرغم اخبار منجم خود سوار یکی از آنها شده بشکار رفت . گرازی زخمی از نیزه کوتاه که در بدنش مانده بوی حمله کرد . وشمگیر که در این موقع بگراز بی توجه بود در اثر ضربتی که بپایش اصابت کرد بزمین افتاده سرش شکست . خون از گوشها و بینی اش سر ازیر شد و هنگامی که او را از زمین بلند کردند ندمرده بود . پسرش بیستون بجای وی نشست و پس از او برادرش قابوس جانشین او شد . قابوس به جوانمردی و فضل^۱ و شجاعت مشهور بود . چون فخرالدوله را که بوی پناهنده شده بود ببرادرش

* در عزل کرد . در محرم ۳۲۵ / نوامبر - دسامبر ۹۳۶ وشمگیر ماکان بن کاکای را که در نیشابور پناهنده بود احضار کرده حکومت گرگان را بدو داد و ابوداود اسفاهی بن ارمز دیار را بفرماندهی لشکر طبرستان منصوب کرد . وشمگیر حکومت دیلمان و چالوس و ناحیه غریب آمل را به احمد بن سالار داد . محمد بن احمد الناصر در آمل و ابوداود دساری حکومت کردند . در ۳۳۱ / ۹۴۳ وشمگیر قبل از حرکت خود بری طبرستان را به اسفاهی بن ارمز دیار وا گذاشت ولی پس از آنکه در ری شکست خورد و بساری مراجعت کرد حسن بن فیروزان ویرا از آنجا براند و اسفاهی را د-مگیر کرده بقتل رساند . رك: هوار .

عضدالدوله بویه تسلیم نکرد در ۹۸۱ از گران رانده شد و هیجده سال بعد توانست دوباره بمتصرفات خود بر گردد. قابوس قدرت خود را در رستم‌دار و گران و طبرستان بسط داد و حکومت گیلان را بدپسرش منوچهر داد.

حکایت می‌کنند که دیواروز شاعر هنگامی که در آمل بود پس از میخواری با دوستانش برای ورود بخانه خود از جلو درب مقبره ناصر کبیر گذشت. علما و محافظین مقبره چون وی را در آن حال دیدند کتکی مفصل زده بزندانش انداختند. دیواروز موفق شد که بگران فرار کند. وی در شعری که بقابوس گفته بود واقعه خود را بیان کرد. قابوس بوی انعامی داده به مستمرد ملقب ساخت.^۱

علیرغم صفات عالی قابوس بعلت خشو تنش مورد تنفر قرار گرفت. فرماندهانش ویرا عزل و پسرش منوچهر را بجای وی برگزیدند. قابوس در قلعه چناشک منزوی شد و بسال ۱۰۱۲ در آنجا بقتل رسید. وی در یک مقبره عالی که امروز هم در دروازه‌های محل قدیمی گران مشهود است و گنبد قابوس نامیده می‌شود بخاک سپرده شد.

منوچهر دست نشانده گی محمود غزنوی را قبول کرد. در ۱۰۱۳ محمود می‌خواست دارا بن قابوس را بعوض وی بحکومت طبرستان و گران منصوب کند ولی منوچهر موفق شد که در پست خود باقی بماند.^۲ انوشیروان که بجای پدرش منوچهر نشسته بود

۱- رک: ابن اسفندیار، صفحه ۸۹-۸۷

۲- معمولاً مرگ منوچهر را در ۲۹/۱۰۲۹ ثبت کرده‌اند ولی ظهیر تاریخ این واقعه را ۳۳/۱۰۳۳ می‌داند و نیز می‌گوید که پسرش با (ابو) کالنجار بجای وی نشست. ابو کالنجار مابصر سلطان مسعود بن محمود غزنوی بود. مسعود در ۳۴-۱۰۳۳/۱۰۲۵ بدیدن گران و مازندران آمد. بنظر می‌رسد که با کالنجار در ۵۰-۱۰۵۰/۱۰۴۱ در گذشت. بگفته هوار دارا از طرف مسعود غزنوی حاکم گران و طبرستان شد. ابو کالنجار الکوهی فرمانده سپاه بود و اداره این دو ایالت نیز بوی سپرده شده بود. دارا دختر وی را بعقد ازدواج خود در آورد. مسعود پس از آن که غزها را شکست داد مجدداً دو ایالت را متصرف شد. دارا بر علیه وی قیام کرد ولی بعد با وزیرش مورد عفو قرار گرفته مجدداً در این دو ایالت مستقر شدند (رک: ابن اثیر، جلد ۹، صفحه ۳۰۱ تحت وقایع سال ۳۵/۱۰۲۶).

ابتدا تحت سرپرستی ابو کالنجار بن ویهان الکوهی^۱ که فرمانده کل قوایش بود قرار گرفت. در ۱۰۳۴ مسعود پسر محمود غزنوی تصمیم گرفت که از گرگان و طبرستان دیدن کند. ابو کالنجار و انوشیروان بکوهستانات عقب نشینی کردند و غزنویان که مالیات‌ها و پول‌های زیاده از حد گرفته بودند پس از استماع خبر طغیان سلاجقه برگشتند. همین قیام آغاز سقوط سلسله غزنه می‌باشد.

در ۱۰۴۲ انوشیروان ابو کالنجار را دستگیر کرد. طغرل بیگ سلجوقی چون اطمینان پیدا کرد که قلمرو وی کاملاً بی‌دفاع است بگرگان تاخته مر داویج بن بسو را بحکومت آنجا تعیین کرد. انوشیروان این ناحیه را بدو وا گذاشت و خود تا سال ۱۰۴۹ یعنی زمان مرگش در آنجا بماند. کیکاوس بن قابوس جانشین وی در کوهستانات حکمرانی کرد و در ۱۰۷۰ درگذشت. وی مؤلف قابوسنامه یعنی کتاب پند و اندرزهای است که به پسرش گیلان‌شاه کرده است. بی‌مناسبت نیست که چندین بند از این نصایح را مقلد کر شویم: «... دروغ گوی مباش... که دروغ بر راست ماننده به که راست بدروغ مانند که این دروغ مقبول بود و آن راست نامقبول... هنگامی که خدمت ابوسوار گنجه بودم پیوسته بطعام و شراب در مجلس او حاضر می‌بودم و از هر نوع سخنان از من می‌پرسید... من گفتم بروستای گرگان دهی است و چشمه آب از ده دور است، زنان که به طلب آب روند گروهی گرد آیند و یکی از ایشان سبوی خالی گرفته از پیش همی رود و براه همی نگرند، گرمی سبز هست اندر زمین‌های آن ده، هر کجا از آن کرم می‌بیند از راه یکسو همی کند، تا از آن زنان که آب دارند، کسی پای بر آن کرم ننهد، اگر یکی پای بر آن کرم بنهد و آن کرم در زیر پای او بمیرد، آن آب که در سبو بر سر دارد، فی الحال گنده شود، چنانکه بیاید ریختن و دیگر بار باز باید گشتن و سبو را شستن و آب از چشمه برداشتن، چون من این سخن بگفتم،

۱- ابوکالینجار یا ابوکالنجار معادل ابوالهیجای عربی است. دکتر Krenkow عقیده دارد که کالینجار یا کالجار از کالنجار اصح است.

امیر ابوالاسوار روی ترش کرد و روی بگردانید و چندروز بامن نه بر آن حال بود که پیشتر بودی، تا پیروزان دیلم بامن گفت: امیر از آن حکایت رنجیده است و گفت فلان مردی پای برجایست، چرا باید که بامن سخن چنان گوید که با کودکان گویند؟ پس من در حال قاصدی از گنجه بگرگان فرستادم و محضری عقد فرمودم کردن، بشهادت قاضی و خطیب و رئیس و علمای آن ناحیه بر آن جمله، که آن ده پابرجایست و حال آن کرم همچنان برقرار است و چهارماه ببايست تا آن محضر درست بگردم. و آن محضر پیش ابوالاسوار بنهادم و بخواندم، او تبسم کرد و گفت. من خود دانم که از چون تو مردی، دروغ گفتن نیاید، خاصه درپیش من اما آن راست چرا باید گفت، که چهار ماه روزگار ببايد برد و محضر بگواهی معارف آن دیار آوردن تا آن راست را از تو قبول کند.؟^۱

یکی دیگر از اعقاب قابوس که تا پنج نسل بدو^۲ میرسد کتابی (که آنرا جعلی می دانند) درباره موسیقی نوشته است که در بین اندرزهای دیگر آن نصایح زیر بچشم می خورد:

«برای اینکه مستمعین را خسته نکنی خود را زیاد بزدن متمایل نشان مده. اگر از تو خواستند که بزنی سعی مکن که آنرا باصرار زیاد قبول کنی مدت زیادی صرف کوك کردن آلت موسیقی خود مکن و زیاد هیاهو منما.»

چون طغرل سلجوقی از طبرستان و گیلان عبور کرد و مالیاتها را وصول نمود و حکام جدیدی در آنها بگذاشت برای گیلانشاه دیگر سایه ای از حکومت باقی مانده بود.

۱- رك: قابوس نامه. تصحیح دکتر امین عبدالمجید بدوی چاپ اول، تهران، ۱۳۳۵

۲- صفی الدین بن عزالدین بن نعمت بن قابوس مؤلف بهجت الروح. ولی نمیتوان به

این سلسله نسب اعتماد کرد.

آل بویه^۱ - این سلسله بکرات طبرستان و گرگان را اشغال کردند. در ۹۸۱ عضدالدوله برادرش مؤیدالدوله را برای فتح گرگان بفرستاد. مؤیدالدوله طبرستان و گرگان را بسایر قلمروهای خود بیافزود و مدت هفت سال در این ایالات حکومت کرد. پس از مرگش فخرالدوله در گرگان مستقر شد و سپس پسرش مجدالدوله بجای وی بنشست. در ۹۹۸ قابوس مجدالدوله را از آنجا براند.

سلجوقیان^۲ و خوارزمشاهیان - با تغییر پایتخت حکومت مرکزی بطرف شمال شرقی ایران طبرستان برای سپاهیان سلجوقی و خوارزمشاهی و مغول بمنزله دالانی میگردد که آنها را بسوی ایران و عراق راهنمایی می کند. هم چنین قریب ۱۵۰ سال این ایالت دائماً بوسیله جنگجویان تاتار اشغال و شهرهای آن غارت وزیر ورو می شوند. طغرل سلجوقی ۵۰۰۰۰ دینار برای گرگان و طبرستان خراج سالیانه تثبیت کرد. هنگام حکومت الپارسلان طبرستان از عبور سپاهیان وی مشقت های فراوانی متحمل شد. ولی اسپهبد قارن بن سرخاب باوند قدرت خود را در کوهستانات برقرار کرد. هجوم سلاجقه مدتی چند ادامه یافت و سپس تاخت و تاز خوارزمشاهیان^۳

۱- حکام آل بویه: الف. رکن الدوله: حسن بن فیروزان، حاکم گرگان، ۳۳۶/۹۴۷؛ حسن بن فیروزان و علی بن کاهه نمایندگان رکن الدوله در گرگان در ۹۵۲-۳۴۰/۹۵۱. ب. عضدالدوله: اسپهبد شروین باوند، حاکم طبرستان در ۹۸۲-۳۷۱/۹۸۱؛ فیروزان بن حسن بن فیروزان، حاکم دیلمان، ۹۸۲-۳۷۱/۹۸۱؛ مؤیدالدوله بویه، حاکم گرگان (و طبرستان) مدت هفت سال. یکسال پس از مرگ عضدالدوله حکومت وی سپری شد. ت. فخرالدوله: حسام الدوله ابوالعباس تاش حاکم آمل و مدتی بعد حاکم استرآباد (گرگان، دهستان و آبسگون) که در ۳۷۹ یا ۹۹۰-۳۸۱/۹۸۹ یا ۹۹۲-۹۹۱ بمرض طاعون در گرگان بمرد. استاد ابوعلی گرگانی حاکم گرگان؛ فائق الحسن و ابوعلی. اسپهبد رستم بن المرزبان، حاکم شوریار کوه. ت. مجدالدوله: فیروزان بن حسن بن فیروزان، حاکم گرگان؛ اسپهبد رستم بن المرزبان، حاکم شوریار کوه.

۲- برای حکام سلجوقی رگ: Maz. and. Astar. صفحه ۱۳۸.

۳- برای حکام خوارزمشاهی رگ: Maz. and. Astar. صفحه ۱۳۸ و همچنین جوینی،

والحاق طبرستان بوقوع پیوست .

مغولها^۱ - سپاهیان مغول چندین بار بخصوص در ۱۲۶۵ بمازندران تاختند و هرچه را که سر راه خود دیدند خراب کردند . دیگر سایه‌ای از حکومت برای باوندیان و پادوسپانیان مانده بود. سرداران از جمله آنهائی بودند که از بین رفتن مغولها استفاده کرده خود را در سبزوار مستقر کردند .

۱- حکام مغولی : در ۱۲۲۱-۱۲۲۰-۶۱۷ یمه نوین فرمانده مغولی وارد مازندران شد و فرمان داد ساکنین آمل را قتل‌عام کنند. بگفته بارتولد، ترکستان، صفحه ۴۵۷، جوچی حکومت خوارزم را به چین تیمور داد. این پست شامل خراسان و مازندران نیز می‌شد. در حدود ۱۲۳۳-۱۲۳۲/۶۳۰ جورماغون مشاغل خراسان و مازندران را به طایر بهادر تفویض کرد ولی قآن در همین سال حکومت این دو ایالت را به جنتمور سپرد . وی در ۱۲۳۶-۱۲۳۵/۶۳۳ درگذشت. نوسال نماینده وی که يك مغول کهن‌سال و تقریباً صدساله بود بجای وی نشست و مدتی بعد معزول شد ولی فرماندهی سپاه در دست او باقی ماند . کورکونز بجای وی بنشست و در ۱۲۴۰-۱۲۳۹/۶۳۷ جهت مدافعه خود از چندین اترام به پایتخت اوگتای رفت و مشاغل را به بهاء‌الدین محمد پدر جوینی مورخ سپرد . فاطمه خاتون خراسان و مازندران را به ارغون پسر تایجوامیر هزارتفویض کرده بود. در حدود ۱۲۴۴-۱۲۴۳/۶۴۱ ارغون بوسیله امیر حسن و خواجه فخرالدین وعده‌ای دیگر از اشخاص مشهور در ۱۲۵۳/۶۵۱ در آنجا حضور یافت . در ۱۲۵۶/۶۵۴ ارغون قبل از رفتن بدربار منگو قآن پسرش کریا مالک و امیر احمد بیتیکچی (دیر) و جوینی مورخ را برای اداره مشاغل عراق و خراسان و مازندران تعیین کرد . امیر قتلغ بوقا، ۱۲۶۴-۱۲۶۳/۶۶۲. در ۱۳۱۲/۷۱۲ اولجایتو بمازندران رفت . امیر مؤمن باپسرش قتلغ‌شاه که نماینده اش بود و سپس قتلغ‌شاه تنها .

در ۱۳۱۷/۷۱۷ شاهزاده یاسور نوشت که مدتها است وی بامر اولجایتو بفرمان صریح سلطان ابوسعید مأمور حکومت ایالات خراسان و مازندران و زابل و کابل شده است. وی سال بعد قیام کرده وارد مازندران شد و ده‌هزار نفر که اکثر آنها بزرگان و روحانیون بودند زندانی کرد و بارسیدن امیر حسین که بفرماندهی سپاهی از طرف سلطان ابوسعید بجنکک وی آمده بود در بجهوحز زمستانی مازندران را ترک کرد. در ۱۳۳۷/۷۳۸ طغتا تیمور در گرگان و مازندران حکومت می‌کرد. رک: جوینی، جلد ۱، صفحه ۱۱۵ و جلد ۲، صفحه ۲۱۸، ۲۴۴، ۲۵۶ و ۲۵۹ در ۱۲۳۳-۱۲۳۲/۶۳۰ جنتمور سرتاسر ناحیه واقعه بین سرحدات کبود جامه و بیرون همیشه واستراباد را به اسپهبد نصرت‌الدین کبود جامه تفویض کرد .

یکی از آنان بنام امیر مسعود پس از آنکه سپاه طغا تیمور را که در گرگان حکومت میکرد شکست داد خواست طبرستان را تحت اطاعت خود درآورد ولی از استو ندار تاج الدوله شکست خورده و بدست او بقتل رسید .

طغا تیمور^۱ - پس از مرگ امیر مسعود طغاتیمور مجدداً در گرگان مستقر شده بود. در ۱۳۵۲ سر بهدار **حاجی یحیی گراوی** را دعوت کرد که بنزد او آید و طوق اطاعتش را بگردن نهد. سر بهدار بموجب این دعوت به پیش طغاتیمور رفت ولی در اثنای مکالمه ضربتی با تبر بوی زد .

امیر ولی که پدرش **شیخ علی هندو** یکی از فرماندهان مشهور طغاتیمور بود حاکم سر بهدار را از گرگان رانده قدرت خود را در بسطام و دامغان و سمنان و فیروز کوه بسط داد. با نزدیک شدن سپاهیان تیمور لنگ امیر ولی فرار کرده به خلخال پناهنده شد و در آنجا بقتل رسید .

پیرک پادشاه پسر طغا تیمور بحکومت گرگان تعیین شده استرآباد را مقر حکومت خود ساخت. وی در ۱۴۰۵ هنوز در آنجا باقی بود .

کیاچولابیان^۲ - در ۱۳۴۹ پس از قتل آخرین فرد باوندیان کیا افراسیاب

۱- رگ : درن، Die Geschichte der Serbedare nach Chondemir, Saint-Petersburg, 1850.

و ظهیر وهم چنین، زامباور، انساب، صفحه ۲۵۶ .

۲- کیا افراسیاب هشت پسر داشت : ۱- کیا سیف الدین که بدون گذاشتن اولادی از خود درگذشت . ۲- کیا حسن کیا که در نبرد جلالکمار پرچین که با مرعشیان میکرد درگذشت. ۳- کیا سهراب که وی نیز در نبرد مذکور درگذشت و اولادی باقی گذاشت . ۴- کیا علی که با همکاری برادرش کیا محمد فخرالدوله حسن باوند را بقتل رساند . وی در نبردی که با مالکان رستم دار که بطرفداری از پسران فخرالدوله برخاسته بودند میکرد کشته شد. ۵- کیا لهراسب مقتول در جلالکمار پرچین . اعقاب وی در سمرقند اقامت داشتند . ۶- کیا محمد که در همان نبردی که برادرش کیا علی کشته شد بقتل رسید . ۷- کیا بیژن که در آغاز قیام پدرش بدست ساکنین چولاب کشته شد . وی نیز بدون اولاد بود. ۸- کیا اسکندر شیخی حاکم آمل که در*

چولابی در آمل قدرت را بدست گرفت .

ولی چون اکثر فرماندهان فرمانروای قبلی وی از اطاعتش سرپیچی کردند کیا افراسیاب جزو مریدان بزرگ در اویش سید قوام‌الدین مرعشی شد . زیرا ساکنین آمل مقام بزرگی به سید قائل بودند و امیدوار بود که بدین وسیله بتواند آنان را از قیام و شورش منصرف کند . بعد از دو سال حکومت کیا افراسیاب بدست همین در اویش مغلوب شده بقتل رسید . سید قوام‌الدین بعنوان حاکم در آمل مستقر شد . اسکندر شیخی پسر کیا افراسیاب از ۱۳۹۳ تا ۱۴۰۲ بنام تیمور در آمل حکمرانی کرد . در سال اخیر چون بر علیه وی قیام کرد بدست سپاهیان همین فاتح کشته شد^۱ .

کیا جلالیان^۲ - پس از مرگ فخرالدوله حسن باوند کیا فخرالدین و کیا ویشناسب جلال ساری را بتصرف خود در آوردند ولی در ۱۳۶۲ در نبردی که سادات مرعشی با آنان کردند باپسرانشان نابود شدند .

سادات مرعشی^۳ - قدرت آنان از ۱۳۵۹ سال قیام سید قوام‌الدین آغاز و در

حدود ۱۵۹۸ ختم می‌شود .

* ۱۴۰۳-۸۰۵/۱۴۰۲ بر علیه تیمور قیام کرد . وی بازن و دو کودک صغیر خود بجنگل فرار کرد و بالاخره بقتل رسید و فرماندهان تیمور سرش را به حسین کیا که قلمه فیروزکوه را در دست داشت فرستادند و حسین کیا بتسلیم قلمه مبادرت کرد . علی کیا پسر دیگر بدست سپاهیان تیمور افتاد . تیمور دو برادر را بخشید و حسین کیا حکومت فیروزکوه را ادامه داد .

يك خواهر کیا افراسیاب زن کیا حسن کیا ، کیاضماندر حاکم لاریجان می‌باشد . رك : Les. Dyn. Alaouides ، صفحه ۲۶۷ ، پاورقی ۱ و ظهیر فهرست اعلام مراجعه کنید به فهرست شجره انساب صفحه ۴۴۸ .

۱- رك : Dyn. Alaouides ، صفحه ۲۶۷ ، پاورقی ۲ .

۲- رك : Dyn. Alaouides ، صفحه ۲۶۷ ، پاورقی ۱ و ظهیر ، فهرست اعلام .

۳- Dyn. Alaouides ، صفحه ۲۷۷-۲۶۶ و رابینو ،

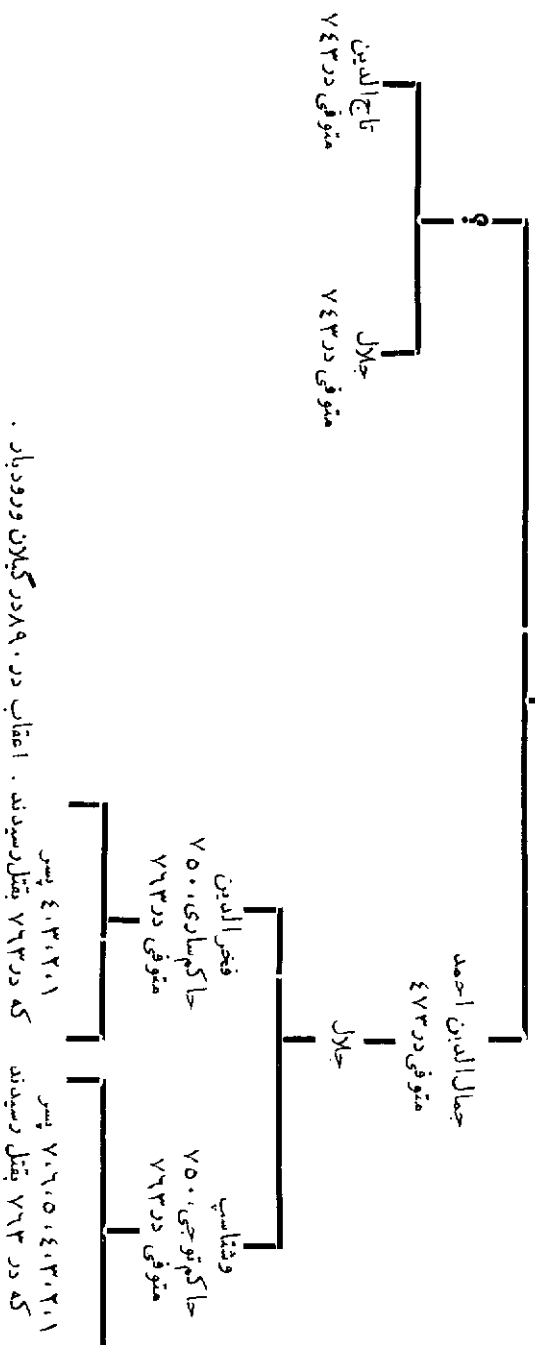
La dynastie Mar' ašī du Māzandarān (en préparation)

و ظهیر ، کیلان و دیلمستان و قاضی نورالله تشتیری مجالس المؤمنین سلسله انساب سلسله مرعشی-

فهرست صفحه آخر .

فہرست انساب کیا جلائیان

جال (جلال ؟)



سید پس از سه سال حکومت و بعد از شکست کیا جلال در ساری تصمیم گرفت عمر خود را در انزوا بسر برد وی در ۱۳۷۹ بمردودر مقبره‌ای که بافتخاروی در آمل درست شده بود بخاک سپرده شد .

اسکندر شیخی‌پسر کیا افراسیاب این مقبره را خراب کرد و در ۱۴۱۱ در اویش آنرا از نو بساختند . شاه عباس اول که مادرش از نسل سید قوام‌الدین بود آنرا بصورت عمارتی در آورد . این بنا هنوز هم بچشم می‌خورد .

در ۱۳۳۹ تیمور لنگ مازندران را متصرف شده تمام مرعشی‌ها را تبعید کرد و ده سال بعد به سیدعلی اجازه داد که بمازندران رود و پس از مرگ اسکندر شیخی حاکم آمل حکومت این شهر را بدو تفویض کرد^۱ . در ۱۴۰۶ سیدعلی حاکم ساری شده در ۱۴۱۸ در آنجا درگذشت . ظهیرالدین که بیطرفی او در مورد عموزاده‌هایش مورد تردید است می‌گوید که تقریباً تمام اعقاب سیدعلی اهل لهو ولعب و میگساری بوده‌اند . در ۱۵۶۱ قدرت بین اعقاب میر عبدالله و نسل سلطان مراد بن شاهی تقسیم شد .

۱- حکام تیموری: اسکندر شیخی حاکم آمل. ۱۴۰۳-۱۴۰۲-۱۳۹۳/۸۰۵-۷۹۵ . جمشید بن قارن چوری حاکم ساری ۱۴۰۳-۱۴۰۲-۱۳۹۳/۸۰۵-۷۹۵ . شمس‌الدین بن جمشید چوری حاکم ساری ۱۴۰۶-۱۴۰۳-۱۴۰۲/۸۰۹-۸۰۵ . پیر (یا پیراک) پادشاه بن لقمان بن طغای تیمور حاکم استرآباد که در ۱۴۰۷-۱۴۰۶/۸۰۹ از سپاهیان تیمور شکست خورد . سیدعلی حاکم آمل سپس در ۱۴۰۶/۸۰۹ حاکم ساری . عزالدین حاکم هزار جریب . در همین سال ایالت مازندران به میرزا عمر بهادر تفویض شد و ایالات گرگان و دهستان و استرآباد و دامغان نیز بدان اضافه شد . وی دوهزار خانوادۀ منولی را در مازندران مستقر کرد . ولی پس از آن که میرزا عمر بخراسان تاخت خراسان و مازندران به میرزا الوغ بیگ که قبلاً نیز در آنها حاکم شده بود داده شد . شمس‌الدین علی بن جمشید بن قارن در ۱۴۰۸-۱۴۰۷/۸۱۰ بنام الوغ بیگ در استرآباد حکومت کرد . وی مورد حمله پیر پادشاه قرار گرفت و ابوليث بجای وی تعیین شد . در ۱۴۱۰-۱۴۰۹/۸۱۲ سلطان علی‌پسر پیر پادشاه استرآباد را محاصره کرد و در آنجا بقتل رسید . در ۱۴۶۰-۱۴۵۹/۸۶۴ میرزا سلطان حسین نایب‌السلطنه مازندران شد . میرزا جلال‌الدین سلطان محمود در ۱۴۶۰-۱۴۵۹/۸۶۴ حاکم استرآباد سال بعدش به نیابت سلطنت مازندران تعیین شد . رك: Maz. and. Ast. صفحه ۱۶۴ .

تا الحاق این ایالت در ۱۵۹۸ به دست شاه عباس اول روز بروز این قدرت تضعیف می‌شد^۱.

سید فخرالدین بن قوام‌الدین حاکم رستم‌دار را که در ۱۳۷۹ بدانجا دست یافته بود متذکر می‌شویم. وی از کنیزهای ترك بچه‌های متعددا داشت، حکایت می‌کنند روزی که وی برای گذراندن تابستان به بیلاق‌ها یعنی نواحی سرد کجور میرفت چهل تن از بچه‌هایش را که در گهواره بودند مردها به پشت گرفته و شب رسیدن به کجور ۱۲ نفر آنها تلف شد.

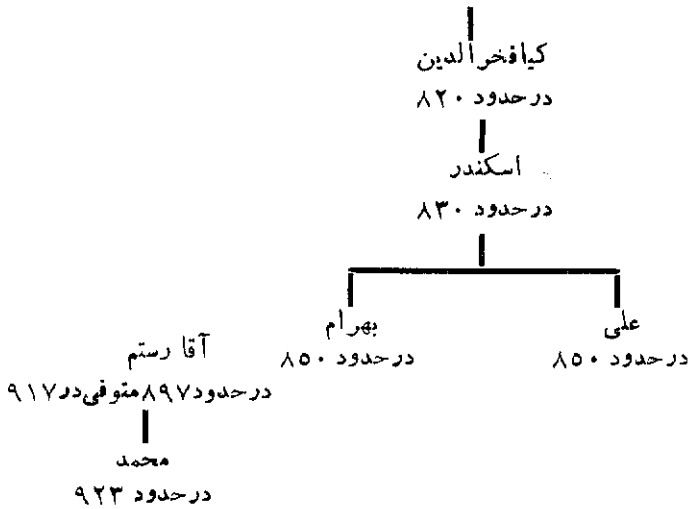
روزافزون^۲ اوديو^۳ - آقا رستم فیروزان حاکم سواد کوه میر کمال‌الدین را که در ساری حکومت میکرد بقتل رسانده ایالت وی را بتصرفات خود ضمیمه کرد و در ۱۵۱۱ در گذشت.

۱- در خاطرات شاه طهماسب اول (Bibliotheca indica, New Series, n° 1319, Calcutta, 1912) می‌خوانیم که در ۱۵۲۴ - ۹۳۰/۱۵۲۳ میرشاهی بن عبدالکریم بن عبدالله با هدایائی به پیش شاه طهماسب رفته از آقامحمد روزافزون و از عموزاده‌های خود شکایت کرد و پرداخت تمام عایدی مازندران را بعهده گرفت، طهماسب به علی‌خان بیگ تکلو فرمان داد که مازندران رود و میر عبدالله و میرزین‌العابدین عموزادگان میرشاهی را بدربار بفرستد و به آقامحمد روزافزون قدغن‌کننده که در امور ایالت دخالت نکند در شوال ۹۳۲/ ژوئیه - اوت ۱۵۲۶ میرشاهی عنوان خان گرفته مازندران رفت. چهارده ماه بعد شاه میر عبدالله و میرزین‌العابدین را در حکومت با او شریک ساخت. ولی چون میرشاهی مریض بود خلع شد. میرشاهی خود را مسموم کرده در ربیع‌الآخر ۹۳۸/ نوامبر-دسامبر ۱۵۳۱ درگذشت. وی شرابخوار مقرطی بود. برادرش زین‌العابدین مردی بسیار فاضل و مقدس بود و شاه وی را متولی مقبره‌های حسن و حسین بن‌الرضا کرد و مدتی بعد وی را بسفارت به پیش سلطان ترکیه بفرستاد.

۲- رك: Dyn. Alaouides, صفحه ۲۷۰، پاورقی ۱.

۳- رك: Dyn. Alaouides, صفحه ۲۷۳، پاورقی ۱.

فهرست نسب روزافزونان



پسرش آقامحمد بوسیله میر عبدالکریم از ساری رانده شد ولی از شاه فرمان تقسیم مازندران را بین خود و مدعیش بگرفت. مدتی بعد آقامحمد میرشاهی (حکومت ۱۵۳۲-۱۵۲۶) را نیز که جانشین حکومت شده بود از ساری براند و خود فرمانروای مازندران شد. ما از تاریخ مرگ وی اطلاعی نداریم. الوند کوه حاکم سواد کوه و قسمتی از مازندران بود و هنگامی که در ۱۵۰۸ شاه عباس اول بمازندران آمد تسلیم شده اجازه گرفت که بشیر از رود.

سادات مرتضائی هزار جریب^۱ - ما فقط اسامی چندتن از این سیدها را

که از نسل سید عمادالدین بودند می‌شناسیم. تیمور حکومت هزار جریب را بدو

۱- به سلسله انساب صفحه بعد مراجعه کنید. رک: Ibidem صفحه ۲۷۶ و ۲۷۷.

جبرئیلیان بدو شاخه تقسیم می‌شدند. روح‌الله معرف شاخه اول در ۱۵۱۰ پسر و جانشینش عبدالله نیز در ۱۵۲۷ درگذشتند. بامرگ‌وی این شاخه تمام می‌شود. هارون متوفی در ۱۵۱۰ بشاخه دوم تعلق دارد هم‌چنین پسر و جانشینش معین‌الدین که پسرانش هاشم و حسن که در ۱۵۶۵ زندگی می‌کردند جانشین او شدند.

داد. وی در ۱۳۵۹ حاکم مستقل این ناحیه بود. این سلسله در ۱۵۹۷ با مرگ سید مظفر بن حسین ختم می‌شود. فرهادخان فرمانده شاه عباس اول به تعقیب سید مظفر پرداخت وی بجنگل فرار کرد ولی چون از ترس آنکه برایش ضروری شده بود محروم ماند مجبور به مراجعت شد و سه روز بعد درگذشت.

در ۱۵۹۸ شاه عباس اول صفوی بطور قطع مازندران را به تاج و تخت ایران الحاق کرد و از این بعد این ناحیه بوسیله حکامی که قدرت مرکزی تعیین می‌کرد اداره می‌شد.

این بود تاریخ این ناحیه از زمانهای خیلی پیشین تا آخر قرن شانزده. شاه عباس اول حب کاملاً مخصوصی برای مازندران داشت و اکنون هم خرابه‌های عمارات عالی و باغاتی که وی دستور داد در بارفروش و ساری و فاری کنار و آمل و بخصوص در اشرف بسازند دیده می‌شود. آقا محمدخان مؤسس سلسله قاجار مدتی چند ساری را پایتخت ساخت و مازندران پیوسته بجهت زیبایی مناظر و ثروت خاکش متصف بوده است. در اثر توجهی که اعلیحضرت شاهنشاه رضا پهلوی به پیشرفت این ناحیه داشت امروز یکی از نواحی متمدنی ایران است.

پایان

